روزنامه شهروند
فرهنگی. اجتماعی. سیاسی. اقتصادی
www.shahrvand-newspaper.ir
صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر
مدیر مسئول: عبدالرسول وصال
سردبیر: کسری نوری
نشانی: تهران ، فلکه دوم صادقیه ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴
سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۹۷
کدپستی: ۱۴۸۳۷۷۸۶۱۷
فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰
تلفن: ۷- ۴۴۹۵۶۱۰۱
چاپ: روزتاب
توزیع: شرکت نشر گستر امروز
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
تلفن سازمان آگهی ها: ۲-۴۴۹۵۶۲۰۰
فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳

اوقات شرعی:
|اذان صبح ۰۵:۳۰:۳۲ |طلوع آفتاب ۰۶:۵۹:۴۹|
|اذان ظهر: ۱۱:۵۵:۱۸ |غروب آفتاب: ۱۶:۵۰:۴۷|
|اذان مغرب: ۱۷:۱۰:۵۲|

صفحه آخر

این شرح بی‌نهایت

خداوند توان و نیروی کسی را نگرفت، جز آن که تکلیفش را از او برداشت.
امام حسین(ع)

مباد

تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد
سلامت همه آفاق در سلامت توست
به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
جمال صورت و معنی زامن صحت توست
که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد
در این چمن چو درآید خزان به یغمایی
رهش به سرو سهی قامت بلند مباد
در آن بساط که حُسن تو جلوه آغازد
مجال طعنه بدبین و بدپسند مباد
هر آن که روی چو ماهت به چشم بد بیند
بر آتش تو به جز جان او سپند مباد
شفا ز گفته شکرفشان حافظ جوی
که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد
حافظ

تقویم تاریخ

رخداد

- سقوط هواپیمای سی-۱۳۰ اندکی پس از برخاستن از فرودگاه مهرآباد و کشته شدن ۹۴ نفر ازجمله ۶۸ تن از خبرنگاران رسانه‌های گروهی(۱۳۸۴ خورشیدی)
- کشف ونزوئلا توسط آلونسو اوخدا، دریانورد و کاوشگر اسپانیایی (۱۴۹۹ خورشیدی)
- چاپ دائره‌المعارف بریتانیکا در اسکاتلند، برای نخستین بار و به زبان انگلیسی (۱۷۶۸ میلادی)

طلوع

- هنری ششم- پادشاه انگلستان بین سال‌های ۱۴۲۲ تا ۱۴۶۱ و پادشاه فرانسه از ۱۴۲۲ تا ۱۴۵۳ میلادی، آخرین شاه انگلستان از خاندان لانکاستر (۱۴۲۱ میلادی)
- ژوزف لویی گیلوساک- شیمیدان مشهور فرانسوی، واضع برخی از قوانین مربوط به گازها از جمله قانون گیلوساک (۱۷۷۸ میلادی)
- چارلز مارتین هال- مهندس و شیمیدان آمریکایی، ابداع کننده روش استخراج آلومینیوم تحت عنوان: فرآیند هال (۱۸۶۳ میلادی)
- اوکاوا شومیو- نویسنده و سیاستمدار ژاپنی، از مترجمان قرآن کریم به زبان ژاپنی (۱۸۸۶ میلادی)
- گونار میردال- اقتصاددان، جامعه‌شناس و سیاستمدار سوئدی، برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۷۴ به همراه فریدریش آوگوست فون هایک، اقتصاددان اتریشی (۱۸۹۸ میلادی)
- کمال جنبلاط- رهبر حزب سوسیالیست ترقی‌خواه و یکی از برجسته‌ترین رهبران دروزی در لبنان (۱۹۱۷ میلادی)
- پیتر هاندکه- نویسنده و نمایشنامه‌نویس آوانگارد اتریشی، صاحب آثاری چون: داستان کودکان، برفراز دهکده‌ها، زن چپ‌دست (۱۹۴۲ میلادی)

غروب

- جفرسون دیویس- سیاستمدار آمریکایی، رئیس دولت ایالات موتلفه آمریکا در طول جنگ داخلی ایالات متحده (۱۸۸۹ میلادی)
- ارنست فون زیمنس- مهندس و کارخانه‌دار آلمانی، موسس شرکت الکتریکی و مخابراتی زیمنس (۱۸۹۲ میلادی)
- فرانتس فانون- نویسنده و روانپزشک فرانسوی‌زبان، اهل مارتینیک، صاحب آثاری چون: استعمار میرا، دوزخیان روی زمین، انقلاب آفریقا (۱۹۶۱ میلادی)

شهروَنگ

چگونه با پدرت آشنا شدم؟!

از ختنه سورون تا عروسی!

مونا زارع
طنزنویس

نامه شماره ۲۶

«با من ازدواج می‌کنی؟!» این جمله را وسط میهمانی ختنه‌سورون پسرعموی فسقلی‌ام، درحالی که یک کیسه یخ گذاشته بودم روی سرم شنیدم. پسری با کت قهوه‌ای و موهای کج‌شده که روی پیشانی‌اش ریخته بود و شال گردنش را دور گلویش پیچیده بود، این را گفت. روبه‌رویم ایستاده بود و یک کیسه آب گرم در دستش گرفته بود. یک چیزی در بدنم شروع کرد به لرزیدن. انگار که دنده‌هایم قصد داشته باشند از هم بپاشند و بریزند وسط میهمانی. حقم این نبود که این جمله را بی‌مقدمه بشنوم. آن هم از جنتلمنی که آنطور شال گردنش را دور گردنش گره ضربدری زده و دلبری می‌کند. این‌هایی که شال گردنشان را اینطوری می‌بندند، آدم‌های معمولی نیستند. سر و تهشان را هم که بزنی باز هم یک چیزی برای اطوار ریختن دارند. رعشه‌هایم بیشتر شد و صدای از جا درآمدن یکی از دنده‌هایم بلند شد. نزدیک آمد و کیسه آب گرم را به طرفم گرفت. کیسه یخ همچنان روی سرم بود که دستم را دراز کردم و کیسه آب گرم را از دستش گرفتم. پشت سرش را خاراند و گفت: «من شایانم. حالا گرم کن دماغتو.» یک دنده دیگرم هم صدایش در آمد! این محبت‌های الکی در قاموس من نبود. یعنی به شکلی تربیت شده بودم و شکست عشقی خورده بودم که اگر کسی یکهو توجهی به من می‌کرد یا دنده‌هایم از هم می‌پاشید یا باید با او ازدواج می‌کردم. گره شال گردنش را کمی باز کرد و به دیوار پشت سرش تکیه داد و ادامه داد: «دوباره بپرسم با من ازدواج می‌کنی؟» خودم را منقبض کردم تا از شدت لرزش لگنم از جا کنده نشود و فکم نلرزد. دلیلی برای نه گفتن وجود نداشت. هم مرد بود، هم شال گردنش ضربدری بسته شده بود و از همه مهم‌تر داشت در روز روشن، بدون هیچ تهدید و اسلحه‌ای از من خواستگاری می‌کرد! کیسه یخ را از روی سرم برداشتم و کیسه آب گرم را گذاشتم روی صورتم و چشم‌هایم را بستم و از پشت کیسه گفتم «بله». همه جا ساکت شد. چشم‌هایم هنوز بسته بود. ترسیدم نشنیده باشد و دوباره گفتم «بله ازدواج می‌کنم!» همچنان همه جا ساکت بود. کیسه آب گرم را از روی صورتم پایین آوردم. همه فامیل در راهرو روبه‌رویم ایستاده بودند و جز جابه‌جاشدن دندان مصنوعی‌های عمو اسدالله که داشت سیب می‌جوید، صدای دیگری نمی‌آمد. شایان از حال رفته بود و روی زمین پخش شده بود و بقیه شبیه آدم‌هایی که گندخورده به باورشان امانمی‌خواهند باور کنند که توانستم بالاخره شوهر پیدا کنم به من خیره شده بودند. دنبال کلمه‌ای می‌گشتم که فضا را از شک و هیجان دربیاورم که امین پسرعموی ختنه‌شده، درحالی که دامنش را هوا می‌داد، گفت: «ماما‌ان میسوزه!» واقعا به جا و به موقع سوخت! همه تکانی به خودشان دادند و شایان را از روی زمین بلند کردند. باورم نمی‌شد آن‌قدر من را دوست داشته باشد. از وقتی بله را گفتم دیگر حالت عادی نداشت. آن یک هفته‌ای که تا عروسیمان مانده بود، هربار چشمش به من می‌افتاد، چشم‌هایش سیاهی می‌رفت و غش و ضعف می‌کرد. درواقع شایان خواهرزاده زن‌عموشوکت بود. کی فکرش را می‌کرد گزینه‌ای به نام خواهرزاده زن‌عموی آدم هم وجود دارد که امکانش هست شوهر آدم شود. اما شایان می‌گفت از ۳سالگی‌اش که فهمیده یک مرد می‌تواند با یک زن ازدواج کند و از قضا برایش روشن شده که او یک مرد است و من زن، دلش می‌خواسته با من ازدواج کند. این حس دوست داشته‌شدن هم چیز غریبی‌ست. یکجوری تا می‌فهمی کسی دوستت دارد یک هوا به قدت اضافه، گردنت دراز‌تر و پشت چشمهایت باریک‌تر می‌شود. اما نه برای کسی مثل من که با ۲۴نفر چانه زده‌ام تا من را بگیرند و هر کدام دبه کرده‌اند! آدمی مثل من فقط در این شرایط باید دنبال باغ عروسی بگردد که دیوارهایش نرده داشته باشد و در پشتی‌اش قفل باشد. شایان هم که از من بیچاره‌تر. بعد از ۲۵سال عاشق من بودن از روزی که فهمیده بود قرار است با هم ازدواج کنیم، پیژامه و مسواکش را آورده بود خانه ما و شب‌ها کنار بابا می‌خوابید تا دلش را به دست آورد. اما واقعا روز عروسی روز بخصوصی است. از همان موقعی که ۶صبح بیدارت می‌کنند تا روی صورتت را پیلینگ و لایه‌برداری کنی و از زیر پتو می‌گویی غلط کردم، تا شیطونی کردن با دوربین فیلمبرداری که تا کمر از ماشین بیرون آمده و خودش را کج و کوله می‌کند تا هیجان خاصی به ازدواج ما بدهد. شایان از شدت هیجان به نفس‌زدن افتاده بود از گوشه دهانش کف بیرون می‌آمد. جلوی سفره عقد نشستیم تا فک و فامیل از جلویمان رد شوند و تأیید و تکذیب خود را علنی کنند که داماد سرتر است یا من، تا لال و بدون نظریه از دنیا نروند. فیلمبردار همچنان روی سفره عقد قوس‌وخیز برمی‌داشت و دوربینش را فرو می‌کرد بین گل‌های عقد و به ما اشاره می‌کرد از پشت گل‌ها به یک غروب فرضی نگاه کنیم! این که برای متاهل‌شدن باید این‌قدر خودت را به فلاکت بیندازی و مجبوری انگشت عسلی‌ات را تا آرنج فرو کنی در حلق همسرت و او هم فکر کند که اگر انگشتت را گاز بگیرد، نمک زندگیمان را تأمین کرده هضمش سخت است. همه اینها به کنار، این که موجودی به نام خواهرشوهر بخواهد با چشمک و انحناهای عجیب و غریب دادن به خودش با یک چاقوی سلاخی روبه‌رویت، نوک چاقو را به سمت صورتت عقب و جلو بکند و از شوهرت طلب شاباش بکند تا شاباش‌هایش را در یقه‌اش بگذارد، کرک و پری برای آدمیزاد به جا نمی‌گذارد. داشتم شایان را تهدید می‌کردم که تا قبل از عقد از روی صندلی کنار دستم نباید تکان بخورد که در اتاق عقد باز شد و یک آدم خاص وارد اتاق شد! باقی‌اش باشد برای هفته بعد...

فعلا-مادرت

دریچه

از نو ساختن

مریم سمیع‌زادگان

سینی چای را روی میز گذاشتم. دنبال گز و سوهان کشوی کابینت‌ها را بالا و پایین کردم. «من تو را آسان نیاوردم به دست...» گوش می‌کند. لبخند می‌زند، می‌گوید: «برای تو می‌خواندها!!!... از زبان من، برای تو!...». چشمم می‌افتد به بریده کاغذ روی آینه میز آرایش. ۴سال است آنجاست. خط خودش است، رویش نوشته: «آن که بی‌باده کند جان مرا مست کجاست؟!». از مسافرت که برگشتم، دلم نیامد بردارمش، همان جا ماند... یاد دوستم افتادم، دیروز که پرسیدم: «دوستش داری؟...»، گفته بود: «مادر یادم داده برای کسی بمیرم که برایم تب کند!». خندیده بودم: «چه حرف گوش کنی تو!...». گفتم: یک روزی، یک جایی نوشتم «غریب افتادیم بین آدم‌هایی که برایشان می‌مردیم و هیچ‌وقت برایمان تب هم نکردند...». گفت: «نه، من برای کسی که برایم تب نکند تره هم خُرد نمی‌کنم...». تمام راه فکر کردم این نسل چقدر عاقل‌تر از ماست.

خانم کارما توی وبلاگش نوشته یک جایی آدم می‌فهمد عزیز کسی بوده یا نه، دو زاری‌اش می‌افتد که طرف تا کجا، تا کدام پله دستش را می‌گرفته. منصفانه‌اش همین است و بیشتر خیالبافی‌ست؛ حمل کردن صلیبی است روی شانه‌ها که وزن‌اش از جثه آدم بیشتر است. حواس‌مان به خودمان باشد، یادمان نرود آن خیالبافی و حمل آن صلیب، خود شکستن دارد. آدمی که برای خودش بشکند دیگر بند زده نمی‌شود. باید از نو ساختش... به خدا سخت است آن از نو ساختن.

فوکوس ...

[«...روزهای آخر زندگی علی، یک روز اکبر عبدی برای دیدن او و آشتی به خانه‌اش آمد. علی آن روزها بیهوش بود؛ نه چیزی می‌دید و نه چیزی می‌شنید. اکبر اصرار داشت حاتمی را ببیند. علی در اتاقش روی تخت خوابیده بود و یک شمد سفید سر تا پای او را پوشانده بود. به اکبر گفتیم علی روی تخت خوابیده. اکبر وارد اتاق شد، اما بعد از لحظه‌ای خارج شد و گفت: «روی تخت که کسی نیست!» ما با تعجب وارد اتاق شدیم و شمد را کنار زدیم. علی هنوز روی تخت بود اما در آن روزها به قدری لاغر و نحیف شده بود که اکبر او را زیر شمد تشخیص نداده بود. اکبر به سرش کوبید و زد زیر گریه. علی همان شب تمام کرد.» – احمد بخشی، دوست و دستیار علی حاتمی] ۱۹ سال پیش، برابر با پانزدهم آذر ۱۳۷۵ خورشیدی، علی حاتمی، کارگردان شهیر سینمای ایران بر اثر ابتلا به سرطان لوز المعده در ۵۲ سالگی درگذشت. حاتمی دانش‌آموخته دانشکده هنرهای دراماتیک بود و پیش از مرگ حداقل ۱۵ فیلم بلند سینمایی و مجموعه تلویزیونی را مقابل دوربین برد. علی حاتمی همواره در آثار سینمایی خود پیوندی ناگسستنی با اصطلاحات و گویش‌های کوچه و بازار داشت، به‌طوری که کاربرد این دیالوگ‌ها به‌عنوان امضای او تقریبا در تمامی آثارش حضور داشت و سینمای حاتمی را یک سینمای منحصر به فرد ساخت.

کارتون شهر

| کیوان زرگری | کارتونیست | keyvanzargari@yahoo.com

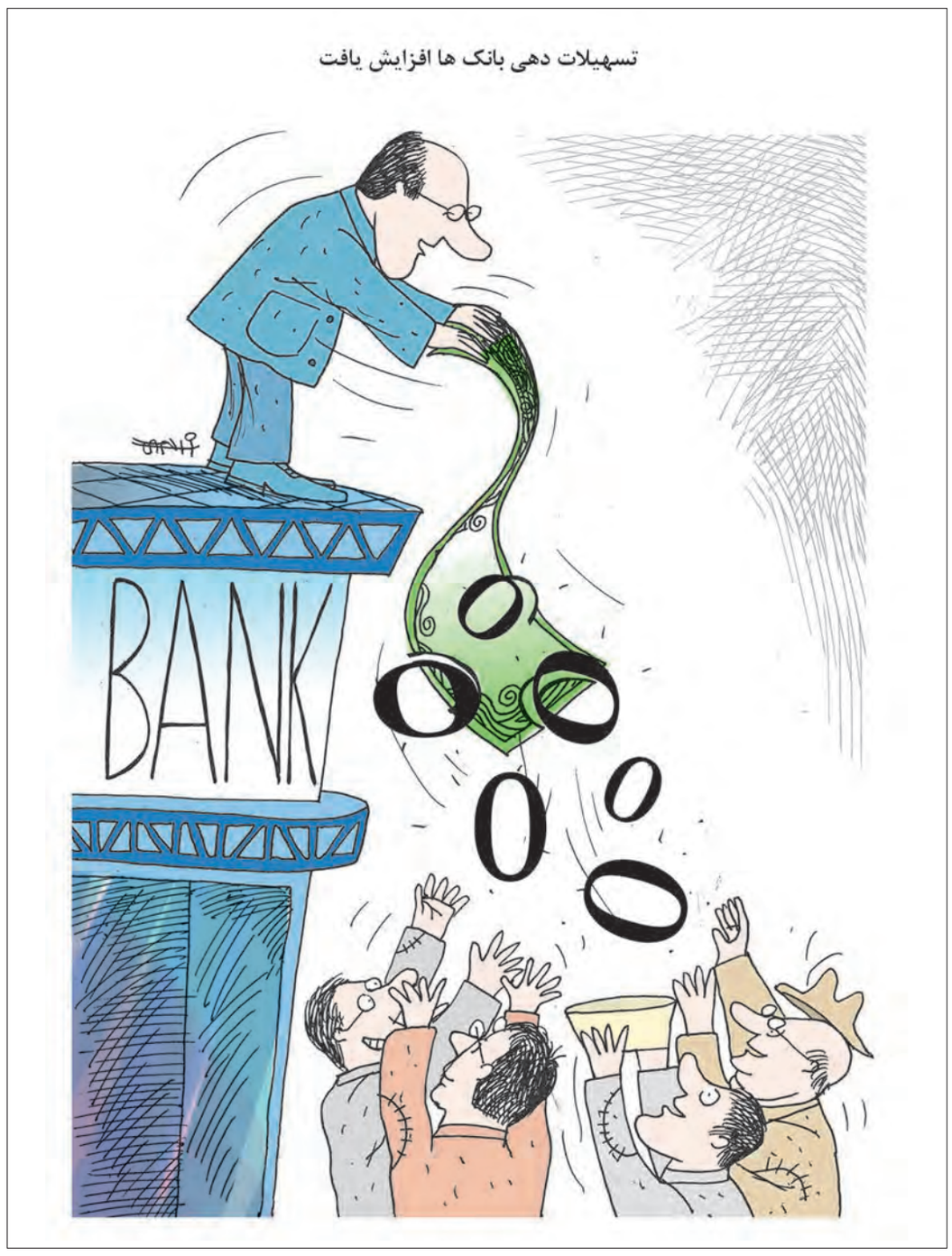

حرف روز

کلاس دوم کامپیوتر و روز جهانی ایدز

محمدرضا نیک‌نژاد
آموزگار

روبان قرمزی از گل‌فروشی دم دبیرستان خریدم. قیچی و چسب و سنجاق ته‌گرد را از معاون گرفتم و وارد کلاس شدم. مانند همیشه نام کوچک بچه‌ها را تک‌تک خواندم. خوشبختانه این کلاس خلوت است و بیش از آن که برای یکدیگر دانش‌آموز و آموزگار باشیم، دوستیم. گفتم بچه‌ها می‌شود کمکم کنید؟ بهمن! تو این روبان را به تعداد بچه‌های کلاس ببُر. بنیامین تو هم بی‌زحمت برو به آقای فریدونی-مربی پرورشی-بگو بیاید و دوربین‌اش را هم بیاورد. از نظریان هم که گرافیتی‌های خوبی می‌کشد، خواستم که جمله «GETTING TO ZERO» را با ماژیک قرمز روی تخته بنویسد. بچه‌ها گفتن استاد! گویا امروز از آن روزهای خوب است. گفتم برای شما که خیلی خوب است! پرسیدند چه خبر است؟ گفتم امروز یکم دسامبر- ۱۰ آذر- روز جهانی مبارزه با ایدز و شعار امسال هم «GETTING TO ZERO» یعنی به صفر رساندن [مبتلایان تازه] است. می‌خواهیم امروز با جهان هم‌صدا شویم و به جنبش جهانی مبارزه با ایدز بپیوندیم. نظریان کار نوشتن شعار روی تخته را به پایان رساند و روبان‌ها به شکل نشانه ایدز درآمدند و مربی پرورشی و یکی از آموزگاران دیگر که در این گونه کنش‌ها انگیزه‌مند است، به کلاس دوم کامپیوتر آمدند. با چسباندن روبان‌های قرمز بر سینه‌هایمان عکس روز جهانی مبارزه با ایدز را گرفتیم و همان لحظه فَرستادیم به فضای مجازی. مربی پرورشی رو به من و به هدف یادگیری بچه‌ها پرسید: ایدز چیست؟ من هم تا جایی که می‌دانستم توضیح دادم. در این میان مربی پرورشی و آموزگار کلاس دیگر هم توضیح‌هایی دادند. چقدر بچه‌ها با انگیزه و کنجکاوانه به سخن‌ها گوش می‌دادند و گاهی وارد گفت‌وگو می‌شدند. مربی پرورشی خواست نشانه ایدز بر سینه‌هایمان باقی بماند و در دبیرستان هر کس از چیستی آن پرسید، برایش توضیح کوتاهی بدهیم تا بتونیم دیگر بچه‌ها را به موضوع ایدز حساس کنیم. همین گونه هم شد. شوربختانه بسیاری از دانش‌آموزان و آموزگاران و سرایدار و... از روز جهانی و بیماری ایدز بی‌خبر بودند! اما این روز- دست‌کم- در کلاس دوم کامپیوتر به خوبی برگزار شد و دانسته‌هایمان را درباره ایدز با هم درمیان گذاشتیم و افزایش دادیم. چه خوب روزی بود.

در بیش از یک دهه گذشته آمار آلوده‌شوندگان به ایدز در جهان نزدیک ۳۳ درصد کاهش یافته است. امروز جهان به گونه خیره‌کننده‌ای توانسته است این بیماری بی‌درمان را به فرمان خود درآورد و دیگر بسیاری از بیماران در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌یابنده محکوم به مرگ نیستند و... اما شوربختانه در کشور ما هر ۳ماه، ۵۰۰نفر به آمار آلوده‌شوندگان افزوده می‌شود و هنوز بسیاری از شهروندان- حتی بسیاری از دانش‌آموختگان- کمترین آگاهی‌ها را درباره ایدز دارند و هنوز سخن گفتن از ایدز در مدرسه‌ها تابو است و هنوز برای خانواده‌ها گفتن از این بیماری رازی مگوست و هنوز بیماران از هراس رانده‌شدگی از خانواده و فامیل و جامعه پنهان‌کاری می‌کنند و...

به راستی تا کی آموزش باید برای معدل و تست و نکته و کنکور باشد!؟ تا کی باید بزرگ‌ترین دلنگرانی خانواده‌ها و کاربدستان آموزشی و دانش‌آموزان- حتی در دبستان!- تهیه کتاب‌های کنکور و کمک آموزشی و داشتن آموزگار ماهر در روش‌های میان‌بُر کنکوری باشد!؟ تا کی باید جامعه چوبِ بی‌خبری شهروندان از دانسته‌های فردی و اجتماعی را بخورد!؟ کی باید آموزش‌وپرورش به بنیادین‌ترین وظیفه نوین‌اش یعنی آموزش‌های شهروندی و مدنی بازگردد!؟ و کی باید... شوربختانه شرایط چندان دلگرم‌کننده‌نیست!

آب و هوا

اراک	۵ / -۲	اردبیل	۴ / -۸	ارومیه	۴ / -۸	اصفهان	۱۸ / ۸	اهواز	۲۰ / ۸	ایلام	۹ / -۳
بجنورد	۱۲ / -۱	بندرعباس	۲۸ / ۱۶	بوشهر	۲۶ / ۱۹	بیرجند	۲۲ / ۵	تبریز	۲ / -۱۱	تهران	۶ / -۱
خرم‌آباد	۱۴ / ۶	زاهدان	۲۸ / ۶	زنجان	۵ / -۳	سنندج	۶ / -۵	شهرکرد	۱۲ / -۴	قزوین	۶ / -۳
کرمانشاه	۷ / -۴	کرمان	۲۰ / ۷	گرگان	۸ / ۲	رشت	۱۱ / ۵	ساری	۹ / ۷	کرج	۶ / -۵
شیراز	۱۸ / ۵	سمنان	۷ / ۴	همدان	۷ / -۴	قم	۱۴ / ۲	مشهد	۲۳ / ۲	یاسوج	۱۵ / ۶
یزد	۲۵ / ۴	ابوموسی	۲۸ / ۲۱								

ورود سامانه بارشی جدید به کشور

بررسی داده‌ها و الگوهای پیش‌یابی هواشناسی، بیانگر حاکم شدن توده هوای نسبی سرد در استان‌های نیمه شمالی کشور و تداوم بارندگی در استان‌های ساحلی دریای خزر و دامنه‌های شمالی البرز است که در ارتفاعات بارش به شکل برف و دریای خزر مواج خواهد بود.

در خراسان شمالی و ارتفاعات شرقی البرز نیز بارش پراکنده برف و در شمال شرق گاهی با وزش باد شدید پیش‌بینی می‌شود. از اواخر روز گذشته سامانه بارشی فعال دیگری از جنوب غرب کشور وارد شده و امروز گستره مناطق بارندگی دامنه‌های زاگرس مرکزی و جنوبی، نواحی مرکزی، دامنه‌های جنوبی و شمالی البرز و سواحل شمالی کشور را در بر خواهد گرفت.

فردا دوشنبه با نفوذ توده هوای سرد به نیمه غربی کشور ابرناکی کاهش می‌یابد و بارش قطع می‌شود. بارش در شمال غرب و غرب کشور و مناطق کوهستانی جنوب غرب به شکل برف پیش‌بینی می‌شود. فردا همچنین بارش در دامنه‌های شرقی البرز، استان‌های ساحلی دریای خزر، شمال شرق و بطور پراکنده در برخی مناطق شرق و جنوب شرق کشور ادامه خواهد داشت.

آسمان تهران امروز، ابری، در پاره‌ای نقاط بارش باران و برف، گاهی وزش باد با بیشینه و کمینه دمای ۶ و منفی یک درجه سانتیگراد و فردا دوشنبه، ابری، در پاره‌ای نقاط بارش باران و برف، در بعد از ظهر کاهش ابر و وزش باد و گاهی وزش باد شدید با بیشینه و کمینه دمای ۳ و منفی ۲ درجه سانتیگراد خواهد بود.

در شبانه‌روز گذشته بندرعباس مرکز استان هرمزگان با بیشینه دمای ۲۸ درجه سانتیگراد گرم‌ترین و تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی با کمینه دمای منفی ۱۱ درجه سانتیگراد سردترین شهرهای کشور بوده‌اند. طی روزهای گذشته اردبیل و آذربایجان شرقی، سردترین و هرمزگان و خوزستان، گرم‌ترین استان‌های ایران بودند.